**باسمه تعالی**

[نکته اول: أولویّت تکرار همه این أذکار بعد از هر تکبیر 1](#_Toc27510099)

[نکته دوم: عدم وجوب کیّفیّت خاصّه در دعای برای میّت 1](#_Toc27510100)

[نکته سوم: زمان صلوات و دعا برای میّت 2](#_Toc27510101)

[نکته چهارم: وجه تسمیّه نماز میّت 3](#_Toc27510102)

[کیفیّت نماز مخالف 4](#_Toc27510103)

[مرحله اُولی: بررسی اصل وجوب نماز بر مخالف 4](#_Toc27510104)

[مرحله ثانیه: مقدار واجب تکبیرات در نماز مخالف 4](#_Toc27510105)

**موضوع**: احکام اموات/کیفیّت نماز میّت/ خصوصیّات

بسم الله الرّحمن الرّحیم 18/10/1395 – شنبه – ج63

چند نکته از بحث سابق باقی مانده است، که اشاره به آنها مفید است.

##### نکته اول: أولویّت تکرار همه این أذکار بعد از هر تکبیر

بعض معلِّقین عروه نوشته­اند که در نماز میّت، أولی این است که بعد از هر تکبیره، همه این أذکار و أعیّه را بگویند. که این درست است، چون عدّه­ای از روایات همین جور بود، که بعد از تکبیره اُولی همه اینها را آورده بود؛ منتهی چون یقیناً واجب نیست، (چون إجماع قطعی داریم بر اینکه تکرار همه اینها بعد از هر تکبیر، واجب نیست؛ و بعض روایات، خالی از اینهاست)، اینها را حمل بر أولی و افضل می­کنیم.

##### نکته دوم: عدم وجوب کیّفیّت خاصّه در دعای برای میّت

مرحوم خوئی در جواب از دلیل سوم (إختلاف روایات) به این نتیجه رسید آنچه واجب است صلوات و دعا است. و فرمود که بقیّه واجب نیست؛ چون در بعض روایات، آن بقیّه وجود ندارد. که تا اینجا ما گیری نداریم. در ادامه فرمود دعا که واجب است، کیفیّات عدیده­ای دارد؛ آیا اینکه دعا واجب است، صِرف الوجود دعا واجب است؛ و ما می­توانیم بر این کیفیّاتی که در روایات آمده است، تطبیق بکنیم؛ یا اینکه دعا به نحو واجب تخییر شرعی، واجب است؛ به نحوی که در روایات آمده است؟ صِیَغی که برای دعا آمده است، و قطعاً نسبت به آن صِیغ، تخییر داریم؛ آیا تخییرش، عقلی است؛ و جامع، واجب است، و اینها مصادیق هستند؛ یا تخییرش، شرعی است؟ مرحوم خوئی فرموده گرچه مقتضای فنّ این است که بگوئیم اینها واجب تخییری هستند. ما اگر روایات عدیده داشته باشیم، ظاهر هر کدام، وجوب تعیینی دارند، منتهی چون روایات مختلف داریم؛ از ظهور هر کدام در تعیین، رفع ید می­کنیم؛ و آنها را حمل بر واجب تخییری می­کنیم. اینجا هم فنّ، می­گوید که ما وجوب تخییری بین این صِیغ داریم؛ و لکن آنی که در اینجا مانع از قول به وجوب تخییری می­شود، بعض روایات است که در آنها فرموده که دعا برای میّت، موقّت نیست؛ و آن را به اختیار ما گذاشته است؛ و اگر بنا باشد وجوب تخییری داشته باشد، توقیت می­شود.

و لکن این فرمایش ایشان، قابل مناقشه است؛ اینکه در روایت فرموده دعای موقت ندارد، با واجب تخییری هم می­سازد. واجب موقّت، یعنی حدود معیّنی ندارد، و با این هم می­سازد که چند واجب به نحو تخییری داشته باشد. لذا آن جمع عرفی در سایر موارد، از این جهت مشکل ندارد. و لکن ما هم در ذهنمان این است که اگر دعا واجب شد، همان جامع واجب است؛ و وجوب تخییری، مال مصادیق نیست. ما می­گوئیم همان مسأله اختلاف روایات، در اینجا قرینه است. اینکه روایات، اختلاف دارد، یکی می­گوید این دعا واجب است، و دیگری می­گوید دعای دیگر واجب است؛ و بعض روایات می­گوید که مطلق الدعا واجب است؛ که به ذهن می­زند اینها مصداق مطلق الدعا هستند.

##### نکته سوم: زمان صلوات و دعا برای میّت

مرحوم خوئی فرموده ما باشیم و این روایات مختلفه، فقط صلوات و دعا واجب است. ما از روایات استفاده کردیم که صلوات، مقدّم بر دعا است. که این درست است تمام روایاتی که صلوات و دعا را آورده است؛ فرموده که صلوات، مقدّم بر دعا است. در ادامه فرموده که مقتضای آن روایات، این است که اول صلوات و بعد دعا گفته شود؛ گرچه فقط در تکبیره اُولی صلوات و دعا را بیاورد و در بقیه چیزی نگوید؛ و یا در تکبیره اُولی صلوات و در دومی دعا بکند، و بقیه را پشت سر هم بگوید؛ فرموده مقتضای جمع آن روایات، این است که صلوات در نماز، مقدّم باشد، و دعا مؤخّر باشد؛ به هر کیفیّتی باشد. و لکن فرموده در مقام یک روایتی هست که از آن استفاده می­شود که باید بین تکبیرات، یک چیزی گفته شود. نمی­شود که در تکبیر اُولی، صلوات و دعا را بگوید، و بقیّه تکبیرات را پشت سر هم بگوید؛ و آن روایت، صحیحه حلبی است. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: إِذَا أَدْرَكَ الرَّجُلُ التَّكْبِيرَةَ وَ التَّكْبِيرَتَيْنِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ فَلْيَقْضِ مَا بَقِيَ مُتَتَابِعاً».[[1]](#footnote-1) این روایت، می­گوید اگر شما دیر رسیدید، و فرصت ندادند که بر میّت نماز بخوانید، و میّت را بر می­دارند؛ آن بقیّه تکبیرات را متتابعاً بیاورید؛ که معنایش این است که اگر فرصت بود، نباید متتابع بیاورید. و متتابع آوردن، به حذف أدعیّه است. این روایت، می­گوید وقتی می­توانید دعا و أذکار بین تکبیرات را حذف کنید، و متتابعا بیاورید، که جنازه را می­برند؛ پس معلوم می­شود اگر مهلت دادند، نباید تکبیرات را متتابع بیاورید؛ و نیاوردن به نحو متتابع، به این است که فقط تکبیرات را بیاورید؛ برای خروج از تتابع، این است که یک چیزی را بیاورید.

و به قرینه این روایت، یک نتیجه­ی دیگری را هم گرفته است؛ که علاوه از اینکه این دو واجب است؛ باید بین تکبیرات یک چیزی گفته شود.

و لکن در ذهن ما این استدلال، ناتمام است؛ از این روایات، این معنی استفاده نمی­شود. همانطور که این معنی، محتمل است؛ یکی معنای دیگری هم محتمل است؛ می­گوید حالا که خوف هست، این وسط را نگو، فرض کن در همه اینها مستحب است؛ باز این روایت، درست است؛ بلکه به این معنی، أنسب است؛ آن مقدار که دلالت دارد، عدم إجازه خواندن اینها در وقت خوف است؛ اما اگر خوف نباشد، مفهومش این است که إجازه می­دهد؛ حال به نحو وجوب یا استحباب، از این استفاده نمی­شود. منطوقش این است که تتابع در این صورت، واجب است؛ و مفهومش این است که در صورت مهلت دادن، تتابع واجب نیست؛ نه اینکه باید بدون تتابع بیاورد. منطوقش این است که در صورت عدم مهلت، شرطش تتابع است؛ و مفهومش این است که در فرض مهلت، این شرط تتابع، وجود ندارد. ظهور این روایات را نمی­توان تقیید زد؛ روایاتی که هم تتابع و هم غیر تتابع را تجویز کرد، این روایت، نمی­تواند آنها را تقیید بزند؛ بلکه اصلاً صلاحیّت تقیید را ندارد. لذا اگر گفتیم در نماز میّت، فقط صلوات و دعا برای میّت واجب است؛ از نظر کیفیّت اطلاق دارد؛ چه در تکبیره اُولی هر دو را بیاورد، یا تقسیم بکند.

##### نکته چهارم: وجه تسمیّه نماز میّت

اینکه مرحوم خوئی فرمود صدق صلات بر صلات میّت مجاز است؛ و وجه مجازیّتش هم این است که مشتمل بر دعا است؛ عرض کردیم این فرمایش، ناتمام است. تا به حال این جور می­گفتیم که قِوام صلات میّت به تکبیرات است؛ خیلی بعید است که تکبیرات که اساس است، مقوِّم نباشد؛ و دعا مقوِّم صدق باشد؛ و روایات هم همین جور بود که می­گفت نماز میّت پنج تکبیر است؛ و اینها هم از پنج نماز برخاسته است. مضافاً اینکه می­گویند معنای لغوی صلات، دعا است؛ خود ایشان هم منکر است؛ و این حرف، اساسی ندارد که معنای صلات، دعا باشد. طبق آنچه مرحوم آشیخ اصفهانی فرموده است، معنای لغوی صلات، دعا نیست، و صلات یک عمل خاصّه­ی است که إبراز اتّصال مربوب به ربّ است، یا ابراز اتّصال ربّ به مربوب است. در بعض روایات صلات میّت داریم صلّی رسول الله و دعی. در ذهن ما این است که تکبیرات، خودش مصداق نماز است، و این هم التفات به سوی رب است. اینکه ایشان ادعا دارد صدق صلات، بر صلات میّت، بخاطر آن دعا است؛ در این اشکال داریم؛ و می­گوئیم این خلاف ظاهر روایات است و دلیلی نداریم که صلات، به معنای دعا است. دعا با صلَّی، دو لفظ هستند که با هم مترادف نیستند؛ از هر کدام از این الفاظ، یکی معنائی به ذهن می­زند. از صلَّی همان أعمال خاصّه به ذهن می­زند.

###### کیفیّت نماز مخالف

اما مسأله محل بحث که مرحوم سیّد فرمود نماز بر مستضعف، این جور است که پنج تکبیر دارد و کیفیّت دعایش را هم بیان نمود.

بعد از آن، صلات بر مخالف است. سیظهر، مراد از مخالف، منافق نیست؛ منافق آنی است که حقّ برایش روشن است، ولی از پذیرش حقّ در باطن، سر باز می­زند. الآن بحثمان در مخالف است؛ و مراد مستضعفُ العقل نیست، بلکه کسانی که اهل علم هستند، و به این واقعیّت نرسیده­اند که ولایت رکن است؛ و لو به این جهت که تقصیر دارند، و احتمال هم بدهند که شاید حقّ با شیعیان باشد.

که در اینجا در سه مرحله بحث می­کنیم؛ مرحله اُولی، آیا اگر مخالف، فوت کرد؛ نماز میّت بر او واجب است یا واجب نیست؟ مرحله ثانیه، اگر نماز بر مخالف، واجب است، آیا پنج تکبیر دارد یا چهار تکبیر دارد؟ مرحله ثالثه، کیفیّت دعای بر او چگونه است؟

مرحله اُولی: بررسی اصل وجوب نماز بر مخالف

اما مرحله اُولی، مرحوم صاحب حدائق[[2]](#footnote-2) فرموده نماز بر مخالف، واجب نیست. طبق مبنای خودش اینها را کافر می­داند.

لکن این فرمایش، ناتمام است، چون الإسلام اقرار بالشهادتین، و أئمه ما هم با اینها حکم مسلمان را جاری می­کردند؛ و اینکه بگوئیم اینها کافر بودند، و فقط بخاطر عسر و حرج، حکم به طهارتشان شده است؛ اینها خلاف ظاهر است. خود مرحوم خوئی اینها را کافر فی الباطن می­داند، (مسلم ظاهری و کافر باطنی) و مسلم ظاهری، تا وقتی که زنده است، أحکام را دارد؛ و اما وقتی که مُرد، از کجا می­گوئید که حکم کفر در قیامت شروع بشود؛ بلکه باید گفت از زمان موت، شروع می­شود. ایشان باید ثابت بکند که هنوز اسلام ظاهری باقی است.

فرمایش صاحب حدائق، روی مبنای خودش، درست است؛ و لکن چون اطلاقات شامل آنها می­شود، آنها هم اهل قبله هستند؛ و تزویج به آنها صحیح است. مضافاً که أئمّه ما بر آنها نماز می­خواندند؛ و همه آنها تقیّه­ای نبوده است.

مرحله ثانیه: مقدار واجب تکبیرات در نماز مخالف

حال نماز بر اینها پنج تکبیر دارد یا چهار تکبیر؛ کثیری از علماء فرموده­اند پنج تکبیر دارد؛ یا اینکه فرموده­اند نماز بر مخالف واجب است، و نگفته­اند چهار تکبیر دارد؛ که ظاهرشان همان پنج تکبیر است. و لکن محقّق فرموده نماز بر آنها چهار تکبیر دارد. دو طائفه از روایات داریم که ممکن است از آنها استظهار بکنیم که نماز مخالف، چهار تکبیر دارد. یکی روایت منافق است، که در مسأله اُولی خواهد آمد.

مرحوم خوئی[[3]](#footnote-3) فرموده روایات منافق، شامل مطلق المخالف نمی­شود. مراد منافق­های زمان پیامبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) هستند که آن هم کسی است که حقیقت برایش روشن شده است، ولی منکر است؛ ولی در مخالفین، اینگونه نیست. فقط یک روایت از امام رضا (علیه السلام) هست که این حمل را نمی­پذیرد. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (علیه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ- فَقَالَ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَخَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ- وَ أَمَّا الْمُنَافِقُ فَأَرْبَعٌ وَ لَا سَلَامَ فِيهَا».[[4]](#footnote-4) که در این روایت گیر کرده است؛ مشکلش این است که فرموده این روایت مال زمان امام رضا (علیه السلام) بوده است؛ و منافق­های زمان امام رضا، همان اهل سنّت بوده­اند. منافقینی که در زمان امام رضا (علیه السلام) در مقابل مؤمنین قرار داشتند، همان اهل سنّت بوده­اند.

بعد گفته ولی سند این روایت، نادرست است؛ چون سند شیخ طوسی به أحمد بن محمد بن عیسی، مشکل دارد؛ مشکلش این است که در مشیخه تهذیب، مرحوم شیخ طوسی که طرقش را نقل می­کند؛ در ذکر طریقش به أحمد بن محمد بن عیسی، می­گوید جمله­ای از روایات را به این سند؛ و جمله­ی دیگر را به سند دیگر، و جمله­ای را به سند سوم، نقل نموده­ام؛ در یکی از این طرق، أحمد بن محمد بن یحیی قرار دارد؛ که از نظر مرحوم خوئی، توثیق ندارد. نتیجه این می­شود تمام روایاتی که مرحوم شیخ طوسی، بدء سند به أحمد بن محمد بن عیسی می­کند، ضعیف السند هستند؛ چون شاید از آنهائی باشد که از طرق أحمد بن محمد بن یحیی نقل کرده است. شک داریم که آیا این روایت، از آن جمله­ای است که به سند تام نقل کرده است، یا از جمله روایاتی است که به سند غیر تام نقل کرده است.

و لکن بعد که رجالی شده است؛ دیده که نمی­شود این همه روایات شیخ را از أحمد بن محمد بن عیسی از کار بیندازیم؛ در معجم آمده یک سندی به روایات أحمد بن محمد بن عیسی، پیدا کرده است؛ که در آن سند، أحمد بن محمد بن یحیی نیست؛ و سند مشیخه را تبدیل کرده به سند آخری. که ما بارها در مورد تبدیل سند، صحبت کردیم؛ و از راه تبدیل سند، تمام روایاتی که از أحمد بن محمد عیسی است، را تصحیح کرده است.

و لکن هم در ناحیه سند، این فرمایش ناتمام است، و هم در ناحیه دلالت. اما السند، أحمد بن محمد بن یحیی، هم روایت أجلّاء و هم کثرت روایت دارد؛ و بخاطر اینها سند مشکلی ندارد. مضافاً که کتب أحمد بن محمد بن عیسی، که از مشاهیر فقهاء شیعه است؛ و رئیس شیعه در قم بوده است، کتبی معروف و مشهور است، و نیازی به سند ندارد. مضافاً به تبدیل سندی که ایشان مطرح کرده است.

اما از نظر دلالت که ایشان فرموده مراد از منافق، مخالف است؛ می­گوئیم روشن نیست؛ شاید همانی که در زمان پیامبر بوده است، مراد است. منافقین در همه زمان­ها بوده­اند؛ لا أقل مجمل است، شاید همانی که آیه قرآن می­گوید، مراد است؛ و همین اجمالش کافی است که این روایات را از کار بیندازیم.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 102، باب 17، أبواب صلاة الجنازة، ح 1. [↑](#footnote-ref-1)
2. - الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج‌10، صص: 366 – 359. [↑](#footnote-ref-2)
3. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 240 (و يندفع بأن الرواية لا دلالة لها على ذلك، لأن المؤمن في الرواية مقابل المنافق لا مقابل المستضعف، فكما أنه ليس بمؤمن كذلك ليس بمنافق، فالرواية غير شاملة لحكمه فتبقى الإطلاقات شاملة له من دون مزاحم. على أنها ضعيفة السند، لأن طريق الشيخ إلى أحمد بن محمد بن عيسى قد ذكر مقسطاً، و لم يعلم أن هذه الرواية من الجملة التي رواها بطريقه الصحيح أو من الجملة التي رواها عنه بطريق غير صحيح لاشتماله على أحمد بن محمد بن يحيى، فالرواية غير صحيحة و إن عبّر عنها في الحدائق بالصحيحة، و لعلّه من جهة وثاقة أحمد بن محمد بن يحيى عنده، و عليه لا خدشة في صحّة طريق الشيخ إلى الرجل). [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 74، باب 5، أبواب صلاة الجنازة، ح 5. [↑](#footnote-ref-4)